

دکتر محمدحسین خسروان
عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

لفظ و معنی در شعر حماسی (شاهنامه)

چکیده

هدف از این مقاله تاحدی روشن نمودن هنر شاعری است؛ که با توجه به موضوع، لحن کلام را به گونه‌ای بیان می‌کند که خواننده یا شنونده را با خود همراه می‌کند. و همان حالتی دست می‌دهد که خود شاعر در چنان حال و هوایی، گفتار را به نظم آورده است. لفظ و معنی دست در آغوش یکدیگر، مفهوم را آشکار می‌کند.

فردوسی حماسه‌سرای بزرگ در این میدان، گوی سبقت را از همگان برده است.

آن‌جا که پند و اندرز می‌دهد کلامش متین و موقر، آن‌جا که مغالزه است شعر حالت سُکری و لطافتی به خود می‌گیرد؛ و آن‌جا که سخن از جنگ و جدال است، شعر به گونه‌ای است که اضطراب و دلهره بر وجود خواننده مستولی می‌شود.

لفظ، خادم معنی است، چون روح و بدن، ضعف هر یک و قوت هر کدام، در دیگری اثر دارد. رعایت تعادل لازم است. تشخیص تعادل ذوق می‌خواهد؛ ذوق تهذیب شده.

معنی تا وقتی لباس لفظ نباشد کسی بدان پی نمی‌برد و برای دیگران محسوس نخواهد بود، ملاک معنی آن است که چون بر عقل سلیم و فهم صائب عرضه شود مورد قبول باشد.

برای معنی رقیق لفظ هم باید رقیق باشد. و برای معنی قوی لفظ هم جزییل باشد.

واژه‌های کلیدی:

فردوسی، دقیقی، اسدی، حماسه، مغالزه، «لفظ» و «معنی»^۱.



^۱ ارزیابی گشتاسب‌نامه و گرشاسب‌نامه مقاله‌ای دیگر می‌طلبد.

«شعر مطبوع آن باشد که نثری بلیغ و نظمی بدیع دارد. و قوافی آن درست و معانی لطیف را الفاظ عذب بود، و حروف و کلمات آن بر هم افتاده و به لفظ، کلمات او مشکل نبود و صناعات آن متکلف نباشد.» (شمس قیس / ۱۳۶۹ / ص ۷۵)

معنی تا وقتی از حدّ عادی و معمولی بالاتر نرود، لیاقت آن را ندارد که در محدوده شعر پا بگذارد. ارسطو گوید: «لفظ باید از غرابت خالی نباشد از آن که مردم چیزهایی را تحسین می‌کنند که از دور آمده باشد.»

لفظ باید بازاری نباشد و کثرت استعمال آن را نفرسوده باشد. (زرین کوب / ۱۳۷۱ / ص ۷۷)

باید هر معنی در کسوت عباراتی لایق نمایانده شود. وزن و قافیه به بهترین وجهی در نظر باشد.

سودای تو تادر سر من ساخت مفر غمهای تو از تنم بنگذاشت اثر
با کمی دقت و تغییر قافیه، توجه کنید چقدر زیباتر می‌شود.

سودای تو تادر سر من ساخت قرار غمهای تو از تنم بر آورد دمار
این حقیقتی است که وزن و قافیه مناسب «حلاوة النغمه» است.
و خطاب به شاعر باید گفته شود:

شعر باید «آنی» (۱) داشته باشد که: «یَدْرَکَ وَ لَا یُوصَفُ» باشد.
شعر در حقیقت بیرون ریختن آن چیزی است که در درون شاعر وجود دارد.
لذت شعر در دریافت پاداش و تحسینی که دیگران ابراز می‌کنند نیست؛ جاری شدن شعر برای شاعر لذت بخش است.
لذت شعر در خلق آن است. لذت آن چیزی نیست که از دنیای خارج بیاید.
بنابراین هرگاه احساس کردید که دوست دارید شعر بگوئید، این کار را انجام دهید.
هرگز خود را وادار به انجام آن نکنید، زیرا برای شاعر لحظاتی وجود دارد که خلق شعر لذتی ندارد.

شاعر باید به آهنگ درونی خود توجه کند، هرگز برخلاف آن عمل نکند. باید دانست که شعر:

یک تولد است، یک مرگ است، یک آتش‌فشان، یک زلزله، یک طوفان، شکفتن یک گل، افتادن یک برگ از درخت و امثال آن. یعنی چیزی که نبوده حال اتفاق افتاده و

شاعر آن را هنرمندانه بیان می‌کند، که هرکس آن را می‌خواند یا می‌شنود گویی خود شاهد و ناظر بوده است. و شعر باید خواندنی و ماندنی باشد. مدیحه و امثال آن کاری عبث است. رسول (ص) گفته است: خاک بر دهان مداح بپاشید.*

در شروع کار، در عصر سامانیان - که برای فارسی دری - روزگار به سامانی بوده است، شاعران خوش قریحه و پرمایه‌ای مانند: رودکی، دقیقی و کسایی پایه سخن را در روانی و پربراری و استواری به جایی رسانیدند که طرز آن‌ها در شاعری نمونه و سرمشق آیندگان قرار گرفت.

شیوه آن‌ها بر سادگی لفظ و آسانی معنی مبتنی بود. شاعر در پی تصنع و تکلف نبود. افکار و خیال‌های خود را همان‌گونه که به خاطرش می‌رسید بیان می‌کرد. همین آزادگی از قید پیرایه و تکلف هم، معانی و خیال‌های او را قدرت و تأثیر خاصی می‌بخشید. (زرین کوب / ۱۳۶۳ / ص ۵)

کلام حالت طبیعی و صغفه واقعی داشت؛ در شعر این دوره بیشتر وصف و تشبیه دیده می‌شود. آن‌هم بسیار ساده و زودیاب. شاعر بیشتر از امور محسوس و مشهود بهره می‌گرفت تا صور معقول و موهوم. سادگی و بی‌پیرایگی در همه‌ی فنون شعر از مدح و هجو، تغزل و رثا و غیره دیده می‌شود. مبالغه‌ها و اغراق‌های خلاف عقل و عادت (۲) در دوره‌های بعدی رواج یافت.

لفظ و معنی در دوره اول شعر فارسی دست در آغوش یکدیگر بودند و دارای شور و حال طبیعی.

شاعر دنبال آرایه‌ها نبود؛ در وزن شعر هم وسواس زیادی به کار نمی‌برد.

پس از این مقدمات، هدف توجه به لفظ و معنی در سه حماسه است: گشتاسب‌نامه، شاهنامه و گرشاسب‌نامه. این را می‌دانیم که دقیقی قبل از فردوسی بوده است؛ ولی فردوسی بزرگ چه آنان که قبل از او اقدام به سرودن حماسه کرده‌اند یا بعد از او، همه را تحت الشعاع قرار داده است.

لذا با اثر جاودانه او شروع می‌کنیم:

*. أَخْتَوَا فِي وُجُوهِ الْمَدَاحِينَ التُّرَابَ (لسان العرب مادة «أختا»).

آفرین بر روان فردوسی آن همایون نژاد فرخنده
آن که استاد بود و ما شاگرد آن خداوند بود و ما بنده

(انوری)

سخنگوی پیشینه دانای طوس که آراست زلف سخن چون عروس

(نظامی)

علامه ابن اثیر در خاتمه «مثل السائر» می‌نویسد که زبان عربی با وجود وسعت و مفردات زیاد از عهده جواب شاهنامه نمی‌تواند برآید. و کتاب مزبور در حقیقت «قرآن عجم» می‌باشد. (شمس قیس / ۱۳۶۹ / ص ۴۸)

کلام فردوسی دارای صفت «سهل و ممتنع» است. اسلوب فردوسی استواری و پرباری دارد که شعر او را نمونه «سبک والا» قرار می‌دهد. قدرتی که در تنوع تعبیرات دارد، کلام او را لطف و عظمت خاص می‌بخشد. در ابداع معانی مناسب و آوردن توصیفات و تشبیهات طبیعی قدرت را با اعتدال در می‌آمیزد. در ایجاز بیان، ایجاز او مصداق اعجاز می‌نماید از آن جمله است: به نام خداوند جان و خرد - تو را دانش و دین رهند درست - توانا بود هر که دانا بود - به گفتار پیغمبر راه جوی - که من شهر علمم علیم دراست - منم بنده اهل بیت نبی - به غرید غریدنی چون پلنگ - چه جویی از این تیره خاک نژند - چنین است رسم سرای فریب - بنوش و بناز و بیوش و بخور.....

از این قبیل «کلمات قصار» نغز که برای همیشه ماندگار است و برای همیشه می‌تواند راهنما و راهگشا و مایه پند و عبرت و دل‌انگیزی باشد، در این اقیانوس بی‌کران فراوان است. هر مصراع یا بیتی به مرواریدی ماند که به دست هنرمند با ذوق و توانایی به بهترین وضعی شکل گرفته است. یعنی «لفظ» و «معنی» هیچ یک فدای دیگری نشده است.

در این باره علامه شبلی نعمانی خوب گفته است: «فردوسی که هزاران موضوع و وقایع گوناگون مهم و مطالب جور به جور را در رشته نظم کشیده و هیچ فرقی در خالص بودن زبان پیدا نشده است. و لغات عربی هم که به طور ندرت استعمال شده

لغاتی هستند که جزو مصطلحات خاص شمرده می‌شوند، مثل دین، میمنه، میسره، قلب، سلاح، عنان و غیره؛ همچنان که بعضی لغات اروپایی از قبیل: راپرت، مبل، مد، گاراژ و غیره امروز در محاورات فارسی شایع می‌باشد، لغات عربی فوق نیز در فارسی آن روز رایج و شایع بوده است که اگر به جای آن‌ها الفاظ دیگری استعمال می‌شدند ناموزون معلوم می‌شد.» (شبلی نعمانی / ۱۳۶۸ / ص ۱۱۰)

شاهنامه حماسه است و دارای وزنی کوبنده - تَ تَقْ تَقْ - ولی آن‌جا که صحبت از عشق و عاشقی و مغازله است آهنگ کلام ملایم و الفاظ برازنده چنین گفتگویی است. زال به دیدن معشوق خود رودابه رفته است.

گرفت آن زمان دست دستان به دست برفتند هر دو بیه کردار مست
سوی خانه زرننگار آمدند بدان مجلس شاهوار آمدند
شگفت انسدان مانده بسد زال زر بدان روی و بالا و آن موی و فر
دو رخساره چون لاله اندر چمن سر جعد زلفش شکن در شکن
زدیدنش رودابه می‌نازمید به دزدیده دروی همی بنگرید

توصیفی از این دلکش‌تر، زیباتر، خردمندانه‌تر و هنری‌تر به وهم نمی‌آید.

رودابه دست عاشق را به دست گرفته با شادی تمام به سوی خانه زرننگار و مجلس شاهوار حرکت می‌کنند. در بیت اول «دست، دستان، به دست و مست» آهنگی بسیار نرم و شادی‌آور را به وجود آورده است. صفاتی که به خانه و مجلس داده است و در «قافیه» قرار گرفته است با هجای کشیده «آر» و بلافاصله با ردیف «آمدند» که هجای «آ» بعد از «آر» آمده است، شادی و سرمستی را در حد اعلان نشان می‌دهد.

زال زر که: روی و موی و قد و بالا و رخسار چون لاله تر و تازه، موی شکن اندر شکن را می‌بیند، شگفت زده می‌شود. لاله اندر چمن، زلف شکن در شکن، دیدن حالت آرام و سُکری نجیب به انسان دست می‌دهد. هنر فردوسی را در یک بیت که درباره رودابه عاشق و معشوق سروده است «لفظ و معنی» را به حد اعجاز رسانده است.

زدیدنش «رودابه» می‌نازمید به دزدیده دروی همی بنگرید

به این تغزل و توصیف زیبا نیز عنایت شود. شیوه بیان در اوج است:

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند به بالا به کردار سرو بلند
 دو برگ گلش سوسن می سرشت دو شمشاد، عنبر فروش از بهشت
 بنا گوش تابنده خورشید وار فرومشته زو حلقه شاهوار
 لبان از طبر زد زبان از شکر زبانش مکمل به در و گهر

شعر حماسه است از ابزار جنگی هم استفاده شده - کمان و کمند - ولی دل‌انگیزی و هیأت محبوب را در نظر بیاورید که چه زیبا و با عظمت مجسم شده است. مصراع به دوپاره تقسیم می‌شود؛ مکثی و عطفی «دو ابرو کمان» «دو گیسو کمند» تکرار «دو» هجاهای بلند «کمان و کمند و بلند» حرف غنه‌ای «ن» که صدا می‌پیچد «بالا و بلند» که ناخود آگاه سر به سمت بالا حرکت می‌کند. ببینید این دلبر سروقد چه متناسب اندام و چه شکوه و بزرگی دارد - گرد آفرید است. «دو برگ گل» سوسن می سرشت است. «دو شمشاد» عنبر فروش بهشتی است، صفات و تعبيرات بی‌نظیر و آرام بخش است. واژگان و صحنه‌آرایی‌های فردوسی در هر زمینه‌ای، کلام به مناسبت و به طور کاملاً طبیعی و بدون هر گونه تصنع معنی را زینت می‌بخشد. «بنا گوش» چون خورشید تابنده است. موی‌شکن در شکن شاهوار است. به طرز بیان در این مصراع کاملاً دقت شود. «لبان از طبر زد» پس از اندکی تأمل و دریافت زیبایی و سرخی آن، با همان آهنگ و هجای یکسان «بان» - لبان، زبان - پاره دوم مصراع را بیان می‌کند. زبانش چون شکر شیرین و گفتارش چون در و گوهر گران‌بهاست.

آنچه گفته شد اندکی از هنر فردوسی نمایانده شد

فردوسی در طول تاریخ بزرگترین حماسه‌سرا می‌باشد. به منظور نشان دادن این که «لفظ و معنی» در هر حالتی و موضوعی چگونه مناسب آمده است، به خوان هفتم رستم توجه کنید و هیمنه کلام را دریابید. رستم پس از آن که در خوان ششم «ارژنگ دیو» را می‌کشد و به هدف نهایی خود که کشتن «دیو سفید» است، تا با خون جگر او «کی کاووس» را نجات دهد.

وزان جایگه سوی دیوسفید بیامد به کردار تابنده شید

حرکت و سرعت و قدرت رستم را در یک مصراع چگونه نمایانده است. به سرعت به مانند خورشید تابان به سوی دژ رفت «به مانند دوزخ یکی غار دید» تاریکی وحشتناکی غار چون دوزخ است. پس از آن که «مزگان بمالید».

به تاریکی اندریکی کوه دید سراسر شده غار از او ناپدید

متمم با دو حرف اضافه «به، اندر» به تاریکی اندر هیمنه‌ای به کلام داده و جثه دیو را به کوه‌مانند کردن به گونه‌ای که «سراسر شده غار از او ناپدید» چه حال و هوایی را مجسم کرده است.

چرا گاه فردوسی به دشمن عظمت و بزرگی می‌دهد؟ جایی دیگر گفته است:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

رستم نوجوان است، جنگ ایران و توران به فرماندهی طوس شروع شده سپاه ایران و دشمن در برابر هم.

رستم به طوس می‌گوید: افراسیاب کجاست؟ طوس بیت مذکور را بر زبان می‌آورد. رستم اصرار می‌کند و در می‌یابد که در قلب سپاهش می‌باشد رخس را به حرکت می‌آورد، چون برگ خزان تورانیان را به زمین می‌افکند به محض رسیدن به افراسیاب کمر بند او را می‌گیرد از پشت زین بر می‌دارد به سوی ایران بر می‌گردد. اگر فردوسی پادشاه توران را شخصی ضعیف و ناتوان معرفی می‌کرد، کار رستم عظمتی نداشت. وارد غار می‌شود، دیو خواب است. از پشت خنجر نمی‌زند، در خواب او را نمی‌کشد، رستم است و جوانمرد لذا:

بغرید غریذنی چون پلنگ چو بیدار شد اندر آمد به جنگ

صدای تکریری «غرید و غریذنی» و صدای خیشومی حرف «ن» در دو کلمه «جنگ و پلنگ» که در قافیه قرار گرفته به گونه‌ای است که گویی خواننده یا شنونده در داخل غار است وحشت‌زده موی بر بدنش راست می‌شود. ضمناً چستی و چالاکی و سرعت و تندی و تیزی پلنگ را نیز در نظر داشته باشید. دریابید که فردوسی در یک بیت چه

کرده است دیو چون دود، آسیاسنگی در دست به سوی رستم می آید، رستم چون پیل سرافراز و چون شیر دژم.
«بینداخت بک دست و یک پای او».

رزم دو نیروست یکی آرمانی «رستم» و دیگری اهریمنی «دیو» هر یک جان را می زند و صحبت مرگ و زندگی است، سرافرازی یا خفت و خواری.

همی گوشت کنند این از آن، آن از این همی گل شد از خون سراسر زمین

ولی:

تهمت به نیروی جان آفرین بکشید بسیار با درد و کین
زدش بر زمین همچو شیر زبان چنان کز تن وی برون کرد جان

سپس لحن کلام عوض می شود، نرمی و ملایمت، تواضع و فروتنی در آن موج می زند.

گشاد از میان آن کیانی کمر برون کرد خفتان و جوشن زبر
ز بهر نیایش سر و تن بشست یکی پاک جای پرستش بجست
از آن پس نهاد از بر خاک سر چنین گفت کای داور دادگر
ز هر بد تویی بندگان را پناه تو دادی مرا گردی و دستگاه
تو بخشیدی ار نه ز خود خواری تر نیلیم به گیتی یکی زار تر

«شاهنامه دریایی است از خرد و هنر و گوهر فرهنگ پارسی. خواندن دقیق شاهنامه می تواند اندیشه و زبان را به پروراند.» (پروفیسور رضا / ۱۳۷۴)

هر ندایی که تو را بالا کشید آن ندایی دان که از بالا رسید

(مولوی)

با کلام گهربار فردوسی درباره اثر جاودانه اش، و پند و اندرز نامیرایش سخن را به

پایان بریم.

تو این را دروغ و فسانه میدان به یکسان روشن* زمانه میدان
از آن هر چه اندر خورد با خرد دگر برره رمز معنی برد

فریدون فرسخ فرشته نبود زمشک وز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

یادداشت‌ها

۱-

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که «آنی» دارد

(حافظ)

- ۲- اگر در حماسه اغراق‌های فراوان دیده می‌شود، خمیر مایه حماسه یک کلاغ چهل کلاغ کردن است.
۳- بحور و اوزان نامطبوع که دارای: ایطاء و شایگان هم می‌باشد یادارای تخفیف و تشدید و امثال آن است.

مورد بجای سوسن آمد باز منی بجسای ارغوان آمد

(رودکی)

- ۴- بنده این تعبیر را نمی‌پسندم، چون قرآن برای عرب یا عجم نازل نشده است. برای تمام انسانهاست.
۵- این مضمون را سعدی در قرن هفتم چنین اقتباس کرده است:

به نام خدایی که جان آفرید سخن گفتن اندرزبان آفرید

(مأخذ)

این بیت بدین گونه نیز آمده است.

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

فردوسی در همان مصراع اول پس از ذکر نام خداوند از «جان و خرد» که بهترین عطیه الهی است سخن گفته است. در مصراع دوم گفته است که اندیشه انسان برتر از این دو چیز را تصور نمی‌کند و قافیه (خرد) شکوه و عظمتی به کلام داده است.

* این مصراع بدین گونه نیز ضبط است که درست نمی‌باشد «به یکسان روش در زمانه میدان» اسم مصدر «شینی» سه گونه بوده است. «ش، شن، شت» چون: آموزش، روشن، خورش.

سعدی که سلطان سخن است در قرن هفت کلام فردوسی را گرفته، پس از نام خدا «جان» را در مصراع اول و «سخن» را بجای «خرد» در مصراع دوم آورده است. یوشیده نیست که جان و خرد را در یک مصراع آوردن و به بهترین آهنگی ادا کردن به مراتب از کار سعدی ارزنده تر می باشد، و عظمت فردوسی بیشتر آشکار می شود.

۶- «شاه» به معنی: برتر، بهتر، گزیده تر، چون: شاهکار، شاهرود، شاه بیت، شاهرگ و نامه به معنی «کتاب» است. «شاهنامه» یعنی بهترین وارزنده ترین کتاب. و (شاهنامه دری شده «خوتای نامک» است).

۷- در داستان رستم و اسفندیار نیز وقتی دو پهلوان یکی کمر بند دیگری را گرفته و دو اسب در کنار یکدیگر به تاخت در حرکتند آن حالت را چنین توصیف کرده است:

همی زور کرد این بر آن برین نجنبید یک شیر از پشت زین

۸- ممکن است گفته شود، نویسنده مدافع شده است نه منتقد؛ کلمه «او» ضمیر شخصی است چرا به صورت «وی» آمده است؟ اولاً این گونه مسائل «لَا يَجُوزُ لِلشَّاعِرِ وَلَا يَجُوزُ لغيره» می باشد. در ثانی اگر به خوبی دقت شود «وی» که به صورت ردیف آمده است هیمنه حماسی خاص به کلام داده است.

منابع و مآخذ

- ۱- پژوهش در شاهنامه، فضل الله رضا، انتشارات علمی، ۱۳۷۴
- ۲- تاریخ ادبیات در ایران، صفا، انتشارات فردوسی، ج ۴، ۱۳۶۳
- ۳- چهارمقاله، نظامی عروضی سمرقندی، مطبعه بریل هلند، ۱۳۲۷
- ۴- دیوان انوری، به کوشش مدرس رضوی، انتشارات علمی، ۱۳۷۲
- ۵- دیوان بهار، ج ۲، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹
- ۶- دیوان حافظ، به اهتمام جهانگیر منصور، کتابخانه ملی ایران، ۱۳۷۹
- ۷- دیوان خاقانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، ۱۳۶۸
- ۸- دیوان دقیقی طوسی، به اهتمام محمد جواد شریعت، انتشارات صنوبر، ۱۳۶۸
- ۹- دیوان، رودکی، تصحیح اسماعیل شاهرودی، انتشارات فخر رازی، ۱۳۶۸
- ۱۰- دیوان منوچهری، به کوشش امامی افشار، انتشارات بنیاد، ۱۳۷۴
- ۱۱- دیوان وحشی، به کوشش سعید نقیسی، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰
- ۱۲- سبک شناسی، بهار، محمد تقی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹
- ۱۳- سیری در شعر فارسی، زرین کوب، عبد الحسین، انتشارات نوین، ۱۳۶۳
- ۱۴- شاهنامه، فردوسی، به کوشش محمد رضائی، انتشارات پدیده، ۱۳۱۲
- ۱۵- شعر بی دروغ شعر بی نقاب، زرین کوب، انتشارات علمی، ۱۳۷۱
- ۱۶- شعر العجم، شبلی نعمانی، ترجمه فخر داعی گیلانی، انتشارات دنیای کتاب ۱۳۶۸

- ۱۷- فنون بلاغت و صناعات ادبی، همایی، نشر هما، ۱۳۷۶
- ۱۸- نقد ادبی، زرین کوب، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۲
- ۱۹- مثنوی، مولوی، نیکلسون، انتشارات فنی، ۱۳۷۹
- ۲۰- المعجم فی المعاییر اشعار العجم، شمس قیس رازی، به کوشش شاه حسینی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی